

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)

پارت 131

کل راه رو مثل منگ ها بودم... جلوی خونه نگه داشت و خشک گفت

_ برو حاضر شو کلاست دیر می شه

به سمتش برگشتم و با دو دلی پرسیدم

_ مهرداد... راست میگه؟

سرش چنان به سمت برگشت که یک لحظه ترسیدم.

با فکی قفل شده غرید

_ راست بگه یا دروغ چه فرقی به حال تو داره؟

به فکر فرو رفتم و زمزمه کردم

_ اگه راست بگه یعنی من یه برادر دارم پشتمه...

_ لابد فکر کردی منم طلاق میدم؟

اخمام و در هم کشیدم

_ من پول تو بهت برمی گردونم دیگه دلیلی نداره بخوام باهات بمونم.

حس کردم به نقطه ی انفجار رسیدم. از ماشین پیاده شد و در سمت منو باز

کرد...

مچ دستم و محکم گرفت که دادم بلند شد

_چی کار میکنی روانی؟

بی اعتنا از ماشین پیادم کرد و هر چه تقلا کردم موفق نشدم خودمو از دستش نجات بدم.

به اتاقمون که رسید پرتم کرد داخل و داد زد

_موبایلت و بده.

حیرت زده گفتم

_تو پاک زده به سرت...

با اعصابی داغون به سمت اومد و جیبامو گشت جیبامو بس نبود همه جامو گشت وقتی با خشم به سمت س*ی*ن*ه*هام برد یک قدم عقب رفتم و با صورتی مچاله از درد گفتم

_نیست دیگه وحشی

نگاه تندى بهم انداخت و به سمت لپ تاپ رفت،تلفن رو هم جمع کرد و بی اعتنا به من به سمت در رفت و قبل از اینکه به خودم پیام و بپرسم چی شده از اتاق بیرون رفت در و بست و چند لحظه بعد صدای چرخش کلید توی قفل در اومد.

حیرت زده گفتم

-تو منو زندونی کردی؟

صدای خشکش رو از پشت در شنیدم

_ آنقدر اونجا میمونی تا آدم بشی نه اون داداش تازه رسیدت نه خودت نه حتی خدا... تا من نخوام تو هیچ گوری نمیری هانا اینو تو گوشت فرو کن

صدای دادم بلند شد

_ تو چه آدمی هستی آخه؟ واسه چی منو اینجا زندونی کردی احمق من کلاس دارم.

_ شب همه رو خودم یادت میدم...

کارد میزدی خونم در نمیومد با جیغ بلندی گفتم

_ خدا لعنتت کنههههه

به در کوبیدم و بلندتر داد زدم

_ باز کن درو... میرم به خدا یه جوری میرم داغم به دلت بمونه تلافی همه ی این روزا رو سرت در میارم هر جوری شده فرار میکنم و خودم و از دستت نجات میدم شنیدی چی گفتم؟

_ به نظرم دیگه داد نزن دارم میرم دانشگاه تا وقتی پیام بشین خوب استراحت کن عسلم.

لگد محکمی به در زدم

_ عوضی

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)